بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه دویست و سی‌ام\_12 آبان 1400

[ادامۀ بحث در مرجح واقع شدن ظن غیر معتبر]

کلام در مقام ثالث بود، فی الترجیح الظن الغیر المعتبر، ظن غیر معتبر را هم به دو قسم تقسیم کردیم، ظن غیر معتبری که دلیل بر عدم اعتبارش داریم، کالقیاس، و ظن غیر معتبری که دلیل بر اعتبارش نداریم، طبیعتا تحت عموم حرمت عمل به ظن، قرار می­گیرد،

فعلا بحث ما آن قسم اول است، سؤال این است که قیاس دلیل و مدرک حکم نمی تواند باشد، اما آیا ظنی که دلیل بر عدم اعتبارش داریم کالقیاس می­تواند به هنگام ترجیح مرجح یک روایت بر روایت دیگر شود؟ دو روایت داریم که هر دو فی نفسها حجیة لولایه دارند، هر دو به خودی خود حجت باشند، اما نمی شود هر دو حجت بالفعل باشند لتعارضهما، آیا برای رفع این تعارض می تواند از ظنی که دلیل بر عدم اعتبارش داریم، کالقیاس بهره گرفت؟

عبارتی از جناب محقق حلی، قدس الله روحه خوانده شد در معارج که چه بسا کسی بگوید آن­چه ممنوع است این است که ما آن قیاس و آن ظن غیر معتبر را به عنوان دلیل مطرح کنیم، آن­چیزی که قطعا در شریعت قابل قبول نیست، قیاسی است که دلیل واقع شود بر حکم شرعی نه آنجا که بخواهد قیاس مرجح احد الخبرین علی الآخر باشد؛ چون کار قیاس در این­جا دلیل واقع شدن نیست، بلکه مانع عمل به خبر مرجوح را بر می دارد فیعود الراجح کالخبر السلیمة عن المعارض فیکون العمل به لا بذلک القیاس، من بوسیلۀ قیاس رفع مانع از عمل به خبر راجح می­کنم و این مرجح بودن دافع عمل به خبر مرجوح است. اینجا قیاس دلیل نیست، بلکه قیاس نسبت به خبر مرجوح مانع از عمل می شود، وقتی مانع از عمل به خبر مرجوح شد، پس دیگر مانعی از عمل به خبر راجح نداریم، چون کانّه این خبر راجح معارض ندارد، ما در این به خبر عمل می­کنیم نه به قیاس.

بعد محقق رضوان الله تعالی علیه فرمود و فیه نظر.

[تمایل سید مجاهد به مرجح واقع شدن مثل قیاس]

تا اینجا بیان شده بود، حال مرحوم شیخ می فرماید.

**بعض سادة مشايخنا المعاصرين ، قدست أسرارهم**

مراد مرحوم سید مجاهد است در کتاب گران سنگ مفاتیح الاصول این بزرگوار تمایلی نه به تمام بلکه بعض میل به این فرمایش محقق که خود محقق در آن نظر داشت پیدا کرده، کانّه سید مجاهد بعض المیل را به این داردکه قیاس بتواند به عنوان مرجح مطرح شود.

[تأمل شیخ در مرجح واقع شدن مثل قیاس]

اما نظر مبارک مرحوم شیخ این است:

[مرجح دانستن قیاس عمل به آن است]

**و الحق خلافه ، لان رفع الخبر المرجوح بالقياس عمل به حقيقة،**

شما اسم عمل به قیاس را نیاوردید ولی حقیقت عمل به قیاس را آورید، شما آمدید مانع عمل به خبر راجح را برداشتید با برداشتن خبر مرجوح به دلیل وجود قیاس، وفق خبر راجح و خلاف خبر مرجوح. خب این مانع برداری از سر راه، این­که خبری را از دور استدلال خارج کنید، به وسیلۀ قیاس هم از دور استدلال خارج کنید، عمل به قیاس نیست، قطعا عمل به قیاس است حقیقتاً.

**فإنه لو لا القياس كان العمل به جائزا.**

شما چرا می فرمایید از حال به بعد به خبر مرجوح عمل نکنید؟ چرا خبر مرجوح را از دور استدلال خارج می کنید؟ مگر به این خاطر نیست که این خارج کردن خبر مرجوح از دور استدلال به وسیلۀ قیاس صورت گرفته است و اگر قیاس نبود شما به این خبر مرجوح عمل می کردید، شما اسم عمل را نیاورید ولی واقعیت عمل به قیاس ان جا معلوم و مشاهد است.

**و المقصود تحريم العمل به ، لاجل القياس ، وأي عمل أعظم من هذا**

همۀ این ها در حالتی است که مقصد و مقصود ما این است که با توجه به آن همه تاکیدات ائمه هدی علیهم السلام اساسا قیاس را در عملیات استنباط حاضر و ناظر ندانیم. ما به دنبال این بودیم که هیچ گونه تکیه گاهی در قیاس برای خود نبینیم، ما دنبال این بودیم که به قیاس به هیچ وجه من الوجوه عملی در عملیات استنباط صورت نگیرد و أی عمل اعظم از این که شما جایگاه مرجح بودن را به قیاس دادید؟ آیا نام این عمل نیست؟

و الفرق بين المرجح و الدليل ليس إلا أن الدليل مقتض لتعين العمل به و المرجح رافع للمزاحم عنه.

من قبول دارم شمایی که متمایل به این سخن شده­ایید و هر کسی که از علماء شیعه متمایل به این سخن بشود، هرگز حاضر به پذیرش این نیست که قیاس دلیل است، شما گفتید قیاس مرجح است، حال من می­آیم برای شما فرق بین مرجح و دلیل را بیان می کنم تا این نکته روشن شود که در عین آن­که مرجح و دلیل با یکدیگر تفاوت دارند، در این امر مشترک هستند و آن این که چه به عنوان مرجح و چه به عنوان دلیل اگر سراغ قیاس رفتیم، عمل به قیاس کردیم، در حالی که همۀ ما قبول داریم عمل به قیاس ممنوع است.

اما آن فرقی باید بین مرجح و دلیل گذاشت و آن فرق در بحث ما که نفی عمل به قیاس است، فارق محسوب نمی شود این است که دلیل جایگاهش، جایگاه مقتصی است، شما هرگاه به عنوان یک دلیل از قیاس استفاده کنید، قیاس را مقتضی این می بینید که به مؤدای آن عمل کنید، نقش دلیل، نقش مقتضی است، نقش مرجح رافع مزاحم و مانع از دلیل است، یک وقت شما می گویید الالف دلیل علی کذا، یک وقت می گویید الالف رافع لمانع عن کذا، این دومی می شود مرجح.

وقتی دو روایت دارید که هر دو فی حد نفسهما حجت هستند، این که می خواهد بیاید یکی حجت بالفعل کند، و دیگری را از دور استدلال خارج کند، این قیاس است و این می شود مرجح، این فرقش است ولی این فرق در بحث ما فارق نیست، چه عنوان مرجح را بیاورید، چه عنوان دلیل را بیاورید، شما به قیاس عمل کرده­ایید، چرا؟ چون **فلکل منهما مدخل فی العلة التامة لتعین العمل به**، چه به عنوان دلیل، چه به عنوان رفع مانع، بالاخره در علیت تامه بودن، مدخلیت داشت، بله به عنوان دلیل مدخلیتش در حد اقتضا است، به عنوان مرجح، مدخلیتش در حد رفع مانع است. ولی مهم این است که ر دو جزء العلة التامه هستند برای تعین عمل به مفاد قیاس، حال چه به عنوان مرجح و چه دلیل

[قیاس کالعدم در شرعیات]

**فإذا كان استعمال القياس محظورا و أنه لا يعبأ به في الشرعيات كان وجوده كعدمه مؤثر**،

در حالی که وقتی به روایات مراجعه می کنیم، می بینیم قیاس ممنوع الاستدلال در شرعیات است و هیچ اعتنایی به آن نمی­شود، پس وجودش کالعدم است، وقتی کالعدم شد، نه دلیل است و نه مرجح. این اولا.

پس اسم دلیل را گذاشتید مرجح حقیقت عمل عوض نشد، مرجح را گفتید دافع عمل به خبر مرجوح است و مانع را از سر راه خبر راجح بر می دارد، این همان عمل به قیاس است.

شیخ می فرماید:

**مع أن مقتضى الاستناد في الترجيح به إلى إفادته للظن كونه من قبيل الجزء لمقتضي تعيين العمل،**

شما گفتید اگر قیاس مرجح باشد، دافع عمل به خبر مرجوح است و رافع مانع از عمل به راجح، در حالی که وقتی از شما بپرسیم، به چه دلیل خبر الف، را بر خبر باء مقدم کردید، مرجح چه بود، می­گویید قیاس، آیا قیاس را به چه عنوانی مرجح دانستید؟ به عنوان این که مفید ظن است، پس حال که قیاس مفید ظن شد، مرجح واقع شد، به عبارت دیگر، آن­چه متعین کرد که به خبر الف عمل کنید، یک مقتضی دو جزئی است، مانع بردار نیست. آن­چه تعیّن داد که ما به خبر الف عمل کنیم، مقتضی عمل به مفاد خبر دو جزء دارد، یکیش خود خبر بود یگری قیاس.

**لا من قبيل دفع المزاحم،**

این دافع مزاحم -آنگونه که در سخن محقق بود،- نیست؛ البته خود محقق هم فیه نظر بیان کرد.

**فيشترك مع الدليل المنضم إليه في الاقتضاء.**

یعنی اگر خبر الف گفت نماز جمعه در عصر غیبت واجب است، خبر باء گفت نماز جمع در عصر غیبت حرام است، و خبر الف را به جهت موافقت قیاس مقدم کردید، آن­چه باعث شد شما در رساله بنویسید نماز جمعه واجب است، دو چیز با هم است، یکی خبر الف، و دیگری قیاس.

پس اولا جایگاه، جایگاه مانع هم باشد، عمل عمل به قیاس خواهد بود، ثانیا این جا جایگاه جزء المقتضی پیدا خواهد کرد.

[مسأله بر طبق مسلک قائلین به حجیت مطلق ظنون]

تمام آنچه بیان کردیم بر مسلک کسانی بود که در علم اصول مطلق ظنون را بهش حجیت نمی دهند اما آنها که به مطلق ظنون حجیت می­دهند اگر این جا آمدند خبر الف را بوسیلۀ قیاس ترجیح دادند ما اصلا نمی گویند شد جزء المقتضی بلکه می­گوییم شد تمام المقتضی، قیاس شد تمام المقتضی؛ چون حجت در نزد این­ها ظن فعلی است و این ظن فعلی در اثر قیاس محقق شده است، نه در اثر آن خبر الف. ظن فعلی به وجوب جمعه در اثر قیاس محقق شده است، در مسلک قائلین به مطلق ظن.

پس اگر من هم گفتم جزء المقتضی است بر مسلک غیر قائلین به حجیت مطلق ظنون این حرف را زدم.

**نعم قد يكون الظن مستندا إليهما فيصير من قبيل جزء المتقضي.**

بله قبول داریم، گاهی ممکن است، قیاس تمام المقتضی نباشد، ظن فعلی برای این مجتهد انسدادی در اثر خبر به اضافۀ قیاس حاصل بشود، اگر ظن فعلی به وجوب جمعه در اثر خبر الف، به اضافۀ قیاس حاصل شد، این می شود جزء المقتضی.

به هر حال اسمش را تمام المقتضی، اسمش را جزء المقتضی، اسمش را رافع مزاحم بگذارید، حقیقت مسأله عوض نمی شود.

اینجا امر به تامل هم در بعض نسخه ها هست که مراد دقت است.

[سیرۀ اصحاب موید بلکه دلیل بر مدعای ما]

موید آن­چه ما گفتیم که قیاس حتی به عنوان مرجح، حتی اگر مرجح را تفسیر کنیم، به رافع للمزاحم نیست، جایز نیست در عملیات بیاید و در حالی عمل به قیاس است، موید این مطلب، بلکه دلیل بر این مطلب این است که

**استمرار سيرة أصحابنا الامامية، رضوان الله عليهم، في الاستنباط على هجره و ترك الاعتناء بما حصل لهم من الظن القياسي أحيانا،**

عمل نمی کردند، اعتنا نمی کردند به ظنون قیاسی که برای آنها حاصل بشود. این سیرۀ علماء ما گفتیم موید ولی اگر دقت کنید این سیره بی ریشه در سخنان ائمۀ هدی صلوات الله و سلامه علیهم نیست، هرگز نمی توان به فقها بزرگ نسبت داد اگر خبر الف با خبر باء در تعارض بود و تو قائل به تخییر بودی و هیچ مرجحی الا القیاس نبود، سراغ این مرجح برو. هرگز در تعادل و تراجیح علماء ترجیح به قیاس را در کنار سایر مرجحات مطرح نکرده اند، هرگز به عنوان یک بحث مستقل اساسا علماء سراغ قیاس نرفته­اند. آیا این­ها نشان نمی­دهد که سیرۀ مستمرۀ علماء امامیه تا برسد به عصر معصوم، صلوات الله وسلامه علیه این بوده که قیاس را طرد می کردند و حتی یک بحث مستقل اصولی در قیاس مشاهده نمی کنید مگر استطرادا یک بحثی مطرح بشود مثل این­جا.

این­ها یعنی فقه الامامیه بعید و دور است از عنصر قیاس سواء کان به عنوان دلیل باشد، چه به عنوان موهن باشد، چه به عنوان مرجح باشد.

این نظر مبارک مرحوم شیخ تا جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.